

عکاس شهرآراما برای عکاسی از دواثر ماندگارش را توصیف می‌کند

اقیانوس حیرت

■ محمدحسن صلواتی عکاس و مستندساز

شیشه عینک مدام بخار می‌گرفت. خوب نمی‌توانستم جلوم را ببینم. لایه‌لای جمعیت مثل موج دریا این طرف و آن طرف می‌رفت. تمام بدنم خیس شده بود.

چشم‌هایم را پشت ویزور دوربین پنهان کرده بودم تا اشک‌هایم را کسی نبیند.

راه رفتن بین آن همه جمعیت واقعا سخت بود. روی زمین تادالتان بخواهد کفش بود، مثل ایام اربعین جلوحرم حضرت امیر^(ع). چند نفر بیهوش شده بودند و عده‌ای را از لایه‌لای جمعیت به‌زور بیرون کشیدند تا زنده بمانند.

دنیاال ارتفاعی می‌گشتم تا از بالا بتوانم آن لحظه‌ها را ثبت کنم. به هر دری زدم نمی‌شد و نمی‌گذاشتند. مردم زیادی روی پل عابر پیاده درست نرسیده به فلکه ضدایستاده بودند و خیلی‌هایشان باموبایل فیلم و عکس می‌گرفتند. تصمیم گرفتم خودم رابه بالای پل برسانم و از آن زاویه عکس بگیرم. جلوپل سربازها ایستاده بودند. چون دوربین داشتم مانع ورود من به پل هوایی شدند. کارت شناسایی هم نشان دادم ولی کارساز نبود. از شدت عصبانیت، بایکی از نیروهای کادر بحث کردم تا بالاخره کوتاه‌آمد و دستور داد سربازها مانع نشوند. سریع خودم رابه بالای پل رساندم و چند لحظه را ثبت کردم. ماشین حمل پیکر شهدا کم‌کم داشت به ما نزدیک می‌شد. در بین این هیاهو چند تا از عکاسان دیگر را هم دیدم و همه با تعجب به هم می‌گفتیم: «سال‌می؟» البته در پاسخ از بعضی از دوستان می‌شنیدم که فلانی بین جمعیت آسیب دیده و حتی یکی از عکاس‌ها هم از ارتفاع افتاده است.

سریع خودم را از کوچه پس‌کوچه‌ها به خیابان امام‌رضا^(ع) رساندم. جلو یکی از هتل‌های مرتفع ایستادم. می‌خواستم هر طور شده خودم رابه بالای پشت‌بام هتل برسانم و از آن بالا عکس بگیرم. به سراغ مدیر داخلی هتل رفتیم. حرفش یک کلام بود می‌گفت: «نمی‌شود! غیرممکن است.» کوتاه نیامدم و بیست دقیقه‌ای با او صحبت کردیم تا بالاخره راضی شد. یک نفر را همراهمان فرستاد تا مسیر رابه ما نشان دهد. نزدیک غروب بود. در پشت‌بام از آن طرف قفل بود. نگهبان هتل هم محو تماشا می‌جمعیت بود. صدایه صدانمی‌رسید. هر قدر از پشت در پیچه هواکش پشت‌بام فریاد زدم کسی صدایمان را نمی‌شنید. بامشت آن قدر به در زدم تا بالاخره متوجه حضور ما پشت در شدند و در را باز کردند. وقتی به لبه پشت‌بام رسیدم، ابهت جمعیت مرا شگفت‌زده کرد. جمعیت مثل سیل در حال حرکت بود، جمعیتی که بین آن‌ها حتی جای سوزن انداختن نبود. تا چشم‌کاری می‌کرد، درست از فلکه ضدتاداخل حرم، فقط سیاهی جمعیت بود که به چشم می‌خورد. تا به حال چنین جمعیتی را ندیده بودم و شگفت‌زده بودم، جمعیتی که مشابه آن را شاید فقط ظهر اربعین در کربلا بتوان دید. برای من و کل سابقه کار عکاسی خبری و مطبوعاتی‌ام در ۱۰ سال گذشته، این دو عکس در بالاترین جایگاه قرار دارد.